

علاقه مندان به مدیریت دانست .

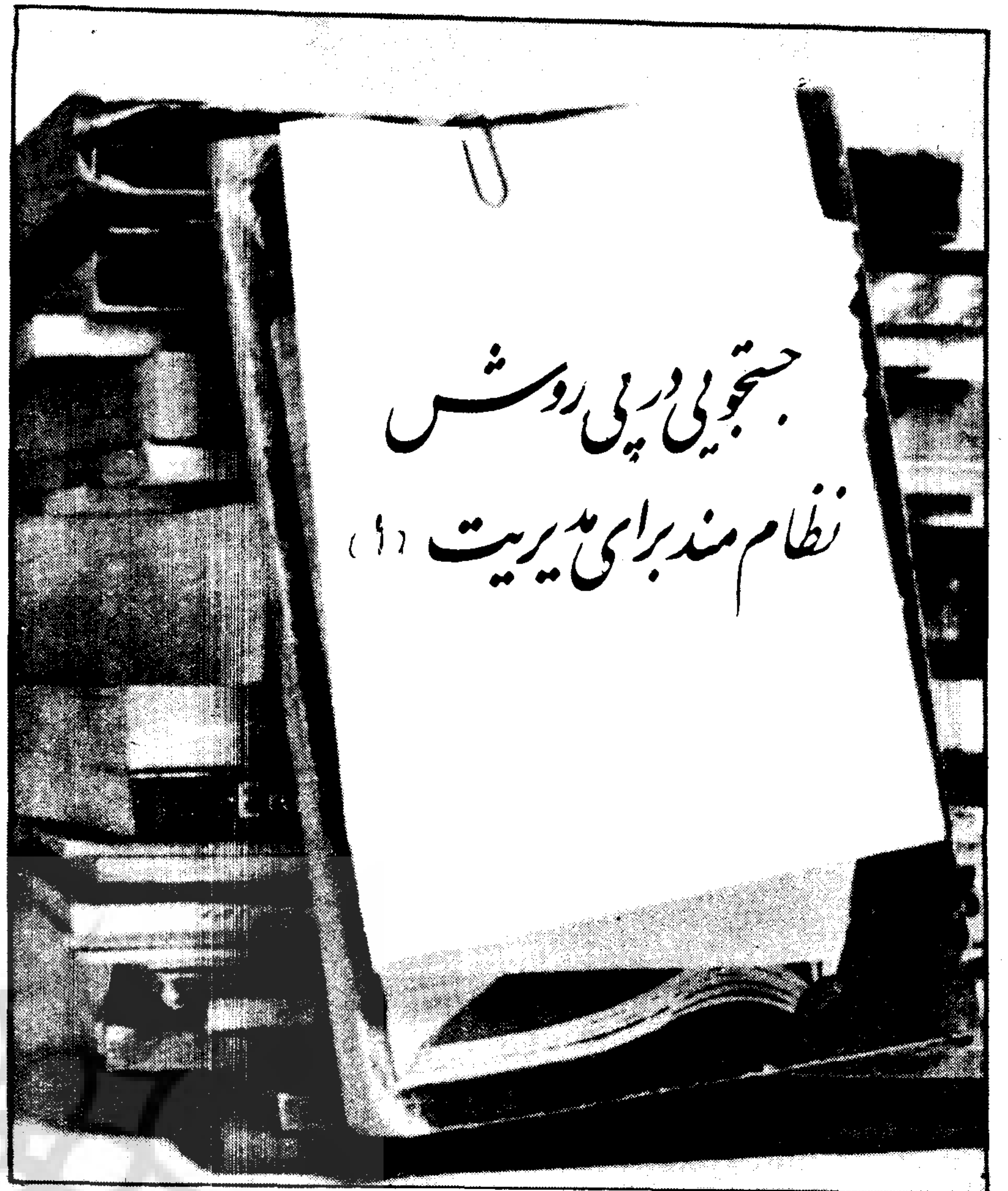
چرائی این کار

اگر اغلب کتابهایی را که به منظور تبیین و تبویب مبانی و اصول مدیریت فراهم آمده اند بگشاییم به گونه ای نگارنده گان آن را متوجه پرسشی جدی می بینیم که گاه پاسخهای مطرح شده به سوالها آن چنان روشن نیست و تردیدی اساسی را نسبت به آنچه در متن کتاب دنبال می شود (مدیریت) به وجود می آورد.

آن پرسش آشنای ذهن تمامی دانش پژوهان حوزه مدیریت، این است که :

" آیا مدیریت علم است یا ... ؟ "

الزام نویسندگان قلمرو مدیریت برای پاسخ به این پرسش بیانگر نیاز به تلاشی فلسفی است که خردمندان حوزه های نظری مدیریت لازم می بینند موضع خود را پیرامون آن روشن کنند .



غلامرضا خاکی

نگاهی گذرا به پاسخها

درآمد

برخی علوم اجتماعی از جمله مدیریت را علم ندانسته اند و آن را ... دانسته اند زیرا :

۱ - امکان پیش بینی رفتار انسان به طور دقیق و علمی وجود ندارد و " انسان موجودی غیرقابل پیش بینی است " .

۲ - هر انسانی ویژگیهای خاص خود را دارد و نمی توان خصوصیات " افراد " را به یکدیگر " تعمیم " داد از این رو امکان دستیابی به قوانین جهان شمول و فراگیر وجود ندارد .

۳ - دخالت ذهنیت پژوهشگر در تحلیل موضوعات مورد مطالعه و آغشته شدن " تصویر واقعیت " به داوریهای قبلی پژوهشگران "

۴ - توانایی انسان " در پنهان کردن شخصیت اصلی خویش " و به خطاکشانیدن داوریه پژوهشگران .

۵ - نقش فرهنگ در مفهوم عام آن (ارزشها ، تربیت ، خانواده و ...) در شکل و محتوای رفتار بشر و

در حدود هفتصد و پنجاه سال پیش " دان دوی " ، که تاریخ خط چین را تدوین کرد ، در پاسخ به کسانی که او را برای " دست یازیدن " به چنان کاری شگرف ، آماج " اماها " و " آياها " قرار دادند نوشت :

" من به کاستیهای کارم معترفم اما اگر می باید چندان تامل کنم که خامیهای کارم همه پخته و کاستیهای آن ، همه برطرف شود نگارش این کتاب هرگز به پایان نمی رسد " .

نگارنده اعتراف " دان دوی " را سپر خود در برابر تیر لطف تمامی دوستانی خواهد ساخت که از سر حزم و احتیاط " کمان ملامت " را برخواهند کشید و پرداختن به چنین موضوعی را گستاخی به ساحت بزرگان راه می دانند . باری این کار را " سیاه مشقی " می دانیم که منتظر رهنمودهاست و می توان کمترین ارزش آن را برانگیختن " تاملی نقادانه " برای

همگانی نبودن موضوعات در سطح تجربه تمامی پژوهشگران .

اینها نمونه هایی از برهانهای مخالفان "علم بودن" قلمروهای اجتماعی از جمله مدیریت است.^۱

قصد مقاله

برای مناسب سازی و به کارگیری علومی که در قانونمندی و ساختار آنها ارزشها دخالت دارند و از طرفی دیگر در سرزمینهای دیگر بالیده اند قبل از هرچیز باید بر خود آشکار سازیم :

آنچه را نداریم چیست ؟ و برای یافتن چنان گمشده ای چه راهی را باید طی کرد ؟

ما در این سلسله نوشتار به دنبال این خواهیم بود که ابعاد گوناگون این پرسش را بر خود آشکار سازیم و با تکیه بر دستگامهای منطقی راهی را هر چند "باریک و مبهم" فرا روی خوانندگان بگسترانیم ، این نوشتار به صورت کلی دو موضوع زیر را دربر میگیرد :

الف - چگونگی ماهیت مدیریت در ساختار علوم

ب - روشی مبتنی بر "قضایا و موارد" برای پژوهش در حوزه های نظری مدیریت (متدلوژی) موضوع "الف" با "ب" رابطه ای زایشی دارد . این رابطه به گونه ای است که پاسخ مساله (ب) تابعی از پاسخ مساله (الف) است و از طرفی نباید فراموش کرد که مبانی کلی این دو مساله در حوزه فلسفه علم قرار میگیرد.^۲

از این رو ناگزیر باید از گذرگاه "تاملات فلسفی" بگذریم و قبل از هر چیز باور دگرگون شونده خود را از علم مطرح کنیم و با توجه به اینکه مفهوم علم ، در طول تاریخ بدون اندیشه بشری دستخوش فراز و نشیبها بوده است ، ضرورت توجه به منطق تحول مفهومیها پیش می آید .

تحول مفهومی واژه ها

"واژه ها" (ولغات) و گزاره ها^۳ که قراردادهایی

برای نشان دادن معانی خاصی هستند ، در يك انفكاك ذهنی ، صورتی و (محتوایی) دارند ، صورت آنها همان آرایش و ترتیب حروف و کلمات در کنار همدیگر است که سازنده ساختارهای زبانی است و محتوای آنها (معنایی) است که این صورتهای بر آن استوارند . با مطرح شدن بسیاری از دانستنیها و محدودتر شدن دایره جهل بشری ، استنباطها و فهم آدمیان در گذر زمان ، دستخوش و دگرگونی و متحول می گردد ، ایمن تحول و دگرگونی حتی در برشی کوتاه به طول عمر يك انسان نیز قابل تجربه و لمس است ، مثلا "ما هر يك در مقطع کنونی عمر برای واژه خوب معانی و مصادیقی را قائل هستیم که چه بسا در ایام نوجوانی بر آن نظری و عنایتی نداشتیم ، پس واژه خوب با وجود اینکسه همچنان در دایره "لغات" ما وجود دارد اما فهم ما از آن واژه دستخوش يك "تطور" (پس رفت پیش رفت) شده است ، عینا "همین تحول در گستره علوم بشری نیز رخ می دهد و در ساخت جدید علوم غالبا "قضایا همان گزاره ها و ترمها و تصورات کهن رانگه می دارند اما آن تصورات برای خود معانی تازه ای کسب می کنند که دو هندسه و آرایش کهن خود نداشتند ، لذا کلیت تاثیر و تحول را از سه طریق باید جستجو کرد :

۱ - تاثیر و تحول اتمیک (تمدیقات)

۲ - تاثیر و تحول هندسی (تئوریهها)

۳ - تاثیر و تحول معانی (تصورات)

ما ، در اینجا به نوع سوم تحولی تاکید داریم که بر تصویری های گوناگون چون "علم" رخ داده است .

اهمیت این تحول تا آنجا است که فهم و استنباط کنونی بشر از علم با برداشتهای او از این واژه در سده های پیشین بسیار فاصله گرفته است ، اما به قول انیشتن نباید فراموش کنیم که : "ضمن تمام زدوخوردها و تصادمهایی که در میان نظریات کهنه و نو پدیدار می شود ، عشق سرشار بشر نسبت به ادراک هماهنگی جهان با کمال وضوح جلوه گر است"^۴

تحول مفهوم واژه علم

مطالعه تاریخ علم حاکی از استیلای تفکر ارسطویی

درباره علم تاظهور فرانسیس بیکن (۱۶۲۶-۱۵۶۱) است. علم در مفهوم ارسطویی آن " بازتاب پدیده ها در آئینه ذهن است " .

بیکن با نگارش کتابی به نام " ارغنون جدید " نظریات ارسطو را رد کرد. او در این کتاب بر این نکته اصرار ورزید که اولین شرط ضروری روش علمی، این است که فیلسوف طبیعی باید خود را از قیود پیشداوریها و تمایلات قبلی، رها سازد تا دوباره همچون کودکی در مقابل طبیعت قرار گیرد، او متوجه شد که چهارگونه " بت " اذهان آدمیان را افسون کرده و راه مطالعه طبیعت را بسته اند^۵ وی اظهارداشت که فلسفه ارسطویی يك " بت نمایشی " است، بیکن روش شناسی خود را، که آن را نردبان اصول متعارفه می نامید، به شرح زیر مطرح کرد:

۱- گردآوری يك سلسله پیشینه ها و یا تاریخچه های

طبیعی و تجربی .

۲- جستجوی روابط میان این واقعیات گردآوری شده .

۳- صعود تدریجی به وسیله روش استقرائی از روابطی که درجه کلیت آنها نازل است به روابطی که عمومیت بیشتری دارد .

۴- به کارگیری روش طرد برای پیدایش " روابط

تصادفی و اتفاقی " که گاه در پدیده ها وجود دارد. بدین ترتیب در دستگاه تفکر بیکنی علم، قلمرویی صرفاً " استقرایی و تجربی در مفهوم آزمایشگاهی یافت و در این سیر تاریخی علم، سرانجام فیلسوفان پوزیتیویست (اثبات گرایان) سر دمدار نگاهی جدید به " علم " و معیارهای بازشناسی آن از " دانش " شدند: به عنوان نمونه ارتست ماخ (۱۹۱۶-۱۸۳۸) اعلام کرد:

" در پژوهش طبیعت فقط باید با شناخت ارتباط نموده با یکدیگر سروکار داشته باشیم . آنچه مادر ورای " نموده ها " به خود عرضه می داریم تنها در فهم ما وجود دارد و برای ما صرفاً " واجد ارزش شیوه ضبط و حفظ و یا صورت بندی است و تازه این صورت بندی به لحاظ آنکه دلخواهانه و فاقد نظم منطقی است به سادگی با تغییر نظرگاه فرهنگی ما دگرگون می شود " .^۷

کوتاه سخن اینکه تمامی پوزیتیویست ها نوعی " قاطعیت " را برای علم قائل بودند و این قاطعیت را برخاسته از " تجربه " به عنوان اصلی ترین ابزار اثبات کننده علم می دانستند و با همین معیار قلمروهای تفکر اجتماعی را به خاطر " جایگاه و نقش انسان " در آنها و عدم امکان تجربه تکرار پذیر آنها " علم " قلمداد نمی کردند اما بعدها بسیاری از طرفداران همین دیدگاه فلسفی مدیریت را نیز تنها مجموعه ای از دستورالعملها محسوب می کردند نه يك علم با ویژگیهای مورد نظر آنها . اما با تحولات تئوریک و نظری در فیزیک و تأثیر دیدگاههای انیشتین در حوزه های فلسفی و بسویژه مطرح شدن اصل عدم قطعیت. (Uncertainty Principle) هایزنبرگ در سال ۱۹۲۷ واژه های بنیادین فلسفه علم از جمله " تجربه پذیری " و " قطعیت " مفهومی جدید را پیدا کرد تحول عمده ای را که بسیاری از جزمیت ها را در تحلیلهای علمی به هم ریخت این بود که پیش بینی رفتار ذرات مادی که بنیادی ترین موضوع، قاطعترین علوم (فیزیک) بود از روی رفتار گذشته ذرات امکان پذیر نبود، این پیش بینی در مکانیک نیوتونی کاملاً امکان پذیر بود اما در فیزیک اتمی این پیش بینی قطعی در فیزیک کلاسیک جای خود را به حدس و احتمال داد و به موجب " اصل عدم قطعیت " ذره مادی که رفتار گذشته آن، یعنی موقعیت و ممنتوم (سرعت = MOMENTUM) آن در لحظه قبلی معلوم بوده در لحظات بعدی جایی و یا سرعتی مشخص که قطعاً " قابل پیش بینی باشد را نخواهد داشت بلکه می تواند از نظر آماری در هر مکانی باشد و یا هر سرعتی را به خود بگیرد.

بعد از هایزنبرگ، بوهر (Boher) اصلی را به نام " اصل تکمیل گری " (Principle of Complementarity) مطرح ساخت که بر اساس آن مدعی بود حرکت يك جسم اتمی را نمی توان به حرکت ذره ای مادی که در هر لحظه از زمان و در هر نقطه از مسیرش دارای سرعت و موقعیت مشخصی است شبیه دانست. لذا در فیزیک اتمی بنا بر دو اصل مذکور " ذره مادی " نمی تواند در آن واحد دارای سرعت و موقعیت مشخص باشد و تنها می توان یکی از این دو را معین کرد و دیگری

نامعین باقی می ماند و حداکثر بطور آماری و با احتمال قابل تعیین خواهد بود. فیزیکدانان پیرامون این عدم قطعیت از دیدگاه های گوناگون اظهار نظر کرده اند.

اما بطور کلی پیرامون این موضوع سه دیدگاه وجود دارد:

۱ - عدم قطعیت کلا "ذهنی" است و نمایانگر عدم تکافوی اطلاعات موجود است و زاییده جهل فعلی ماست.

۲ - عدم قطعیت ناشی از محدودیتهای گریز ناپذیر ذهن بشر است و انسان به عنوان اندیشمنده و داننده و نه - آزماینده - منشا این مشکل است.

۳ - عدم قطعیت، خصیصه عینی حیات است و از محدودیتهای ما ناشی نمی گردد و نمی توان علت-مندی مطلق (Absolute Causation) را برای مسائل پیدا کرد.^۹

دیدگاه سوم، مورد توجه هایزبرگ بود، به عبارتی او عدم تسعین را ناشی از نوعی ویژگی که هستی برآمده از آن است می دانست، و همین موضوع ضرورت قانونمندیهای احتمالی را در فیزیک مطرح ساخت و با توجه به تاثیر پذیری علوم دیگر از فیزیک و نیاز آنها به "این نوع قانون مندی" به علوم دیگر سرایت پیدا کرد. به عنوان نمونه دانشمندان رفتارگرا در مدیریت علاوه بر بهره گیری علوم اجتماعی از منابعی نظیر مهندسی، فیزیک و ... بهره می گیرند، مثلاً در مدیریت تحلیل "مدیران نیرو" که به وسیله کرت لوئین (Kurt Lewin) تکوین گردیده مستقیماً "به نظریات فیزیکی مربوط می شود".^{۱۰}

انواع قانون در علم

اگر ما علم را برای تبیین و توصیف پدیده های هستی و پیش بینی رفتارهای آنها ضروری بدانیم، باید این توصیف و پیش بینی در قالب قانونمندیها سازمان داده شود. در علوم گوناگون به صورت کلی دو نوع قانون وجود دارد:

۱ - قوانین جهان شمول و فراگیر (Universal Law) این قوانین از نظر منطقی ساده ترند و به شکل

گزاره شرطی عام ابراز می شوند این گزاره به صورت کلی بیان می دارد.

اگر P هرچه باشد آنگاه Q نیز هست

$$\forall (P \Rightarrow Q)$$

علامت \forall سور عمومی خوانده می شود و گویای این است که در همه موارد اطلاق می شود در این قوانین از منطق استنتاجات استفاده می شود.

۲ - قوانین احتمالی و آماری

این قوانین تنها حاکی از وقوع درصدی از موارد یا احتمال درصدی از تحقق یک پدیده هستند

اگر P وجود داشته باشد آنگاه Q نیز هست

$$\exists (P \Rightarrow Q)$$

علامت \exists سور وجودی خوانده می شود و گویای این است که "وجود دارد" یا "هست" در این قوانین از منطق احتمالات استفاده می شود و در واقع درصدی، گاه مشخص و گاه نامشخص، برای \exists را مطرح می سازد.^{۱۱}

ما در اینجا با توجه به اینکه به قوانین احتمالی توجه داریم به شرح و توضیح و چگونگی تبیین گری این نوع قوانین می پردازیم.

تبیین احتمالی

همه تبیینهای علمی بر قوانینی که صورت کاملاً کلی داشته باشند مبتنی هستند. همچنین بیان شد که قوانینی وجود دارند که احتمالی و آماریند در چنین مواردی برخلاف تبیین قیاسی (کل به جزء) ایمن گزاره های تبیین گر گزاره تبیین خواه را به نحو قیاسی ایجاب نمی کنند زیرا در استنتاج قیاسی از مقدمات درست در صورت عدم خطا در شکل استدلال نتیجه های همواره درست به دست می آید کوتاه سخن اینکه در چنین قوانینی:

تبیین گرها، تبیین خواه رانه با (یقین عقلی)

بلکه با چیزی نزدیک به یقین یا با احتمال

زیاد ایجاب می کنند

به مثال زیر توجه کنید:

احتمال اینکه سازمانهای بسته در معرض تحولات

شدید محیطی از هم پاشیده شوند زیاد است.

مقدمات (تبیین گرها)

سازمان بسته الف در معرض تحولات شدیدی که در محیطش رخ داده قرار گرفته است

[به احتمال زیاد]

(نتیجه = تبیین خواه) سازمان x از هم پاشیده شده است.

در نمایش معمولی استدلال قیاسی نتیجه را معمولاً "بایک خط از مقدمات جدا می سازند و منظور این است که مقدمات منطقاً "مستلزم نتیجه اند، اما خط دوگانه بیانگر این نکته است که "مقدمات"، "نتیجه" را کم و بیش محتمل می سازد. گاهی برای سهولت در استدلال، احتمال را به صورت حد ریاضی که با بی نهایت شدن دفعات آزمایش بسامد نسبی بدست آن میل می کند تعریف می کنند.

آنچه گذشت نمونه ای ساده از یک نوع تبیین احتمالی بود و به صورت کلی تبیین احتمالی را به شکل زیر می توان بیان کرد:

$P(O, R)$ (احتمال) نزدیک به یک است ^{۱۲}

i موردی از R است

[به احتمال زیاد]

i موردی از O است

اما عبارت داخل کروشه به احتمال زیاد که تبیین گرها به تبیین خواه می بخشد یقیناً "از نوع احتمال آماری نیست زیرا رابطه ای را در میان جمله ها مشخص می کند نه در میان (انواع) گزاره ها. مثال علم معاصر انسانی و مطالعات فرهنگی در برخی موارد ساده روشهای طبیعی و آشکاری برای بیان احتمال وجود دارد، در مثالی که آوردیم اگر مقدار عددی $P(O, R)$ مشخص شده باشد می توان گفت که احتمال استقرار (جزء به کل) که تبیین گر به تبیین خواه می بخشد همان مقدار را داراست، بنابراین، استدلال به شکل زیر در می آید:

$P(O, R) = r$

i موردی از R است

[r]

i موردی از O است

پس یادآور می شویم با دادن مقدار عددی [r] وقتی

رویدادی از راه ارجاع به قوانین احتمالی تبیین شود، تبیین گر فقط تبیین خواه را از پشتیبانی کم و بیش نیرومند استقرایی خود برخوردار می سازد و تبیین های احتمالی در قلمروهای گوناگون برای یافتن مقدار r نیازمند به روشهای خاص است.

برخی از تجربه گرایان، صرف وجود قوانین احتمالی را در علوم یک ضعف می دانند و معتقدند که نباید قانونمندیهای احتمالی وارد حوزه علوم شود زیرا این امر قاطعیت علوم را خواهد کاست، اما کار-ناپ یکی از بزرگترین فیزیکدانان جهان که ابتدا از "تجربه گرایان صرف" (اعضای حلقه وین) بود در کتاب مبانی فلسفی فیزیک می گوید "علم به هر دو نوع قوانین هم جهان شمول و هم آماری احتیاج دارد"^{۱۳}

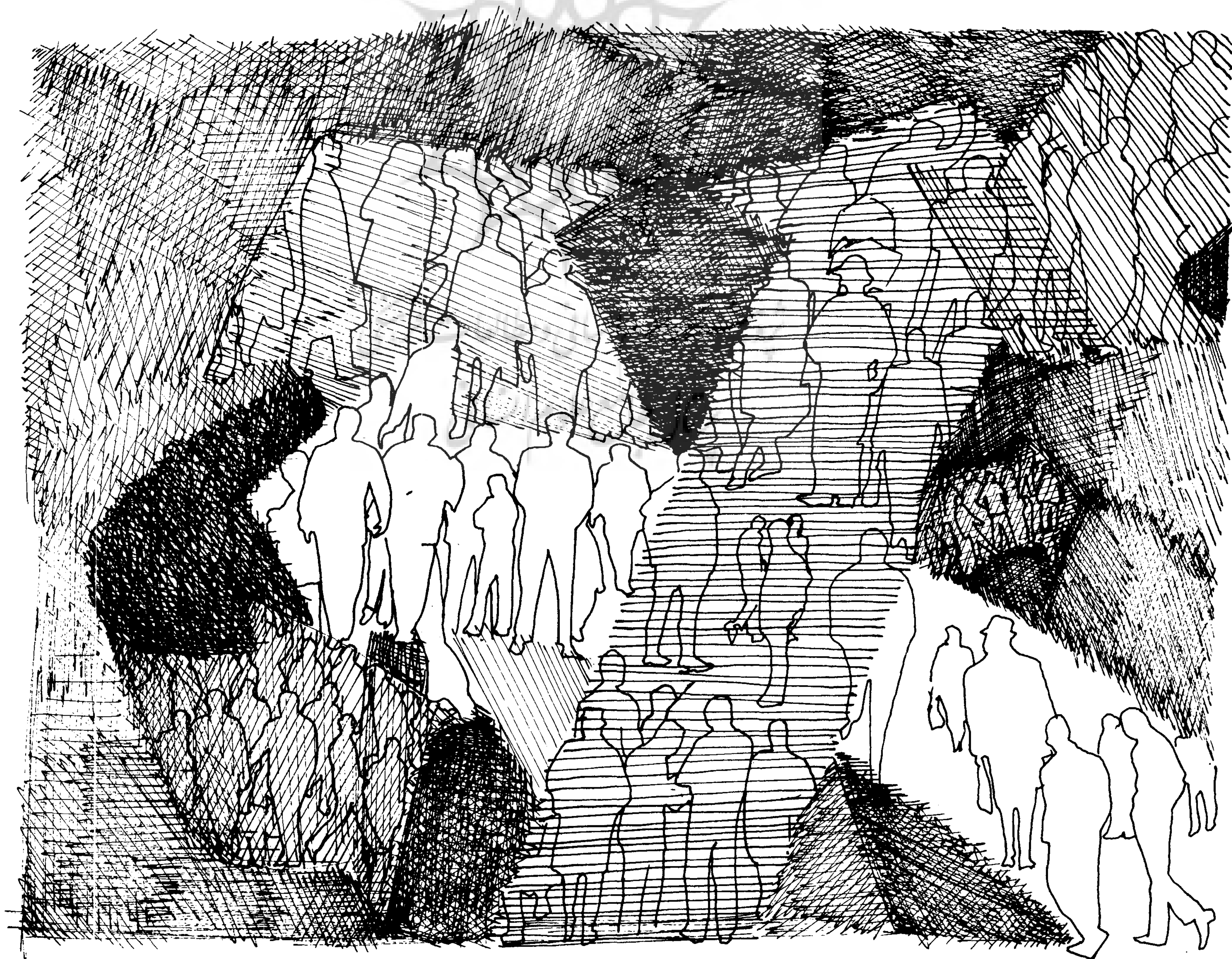
این سخن بیانگر آن است که وجود قوانین آماری نقصی برای علوم بشری نیست و عدم تعیین ماهوی عالم این ضرورت را ایجاب می کند و از طرفی فیزیکدان بزرگی چون هایزنبرگ، که برنده جایزه نوبل فیزیک در سال ۱۹۳۱ است، عدم قطعیت را ناشی از عدم تعیین در طبیعت می داند. این نظریه در سطوح فلسفی خود به دیدگاه ابن عربی که آن را "خلق جدید" نامیده است (فص سلیمانیه کتاب فصوص) بسیار نزدیک است، این نظریه تا حدودی ملهم از آیه "کل یوم هوفی شان" است که خداوند خود را هر روزی در کار می بیند اکنون این سوال پیش می آید که وقتی فیزیک نوین درباره بنیادی ترین مقوله هستی (حرکت ذرات) نمی تواند قاطع سخن بگوید و در ورطه احتمالات غلتیده است از علوم اجتماعی و مدیریت که با "موجودی سروکار دارند که تحولات رفتاری آن قابل محاسبه نیست و ذات او برای علوم متداول یک جعبه سیاه است چه انتظاری باید داشت؟" آیا رواست با نگرشی کلاسیک و سنتی هم چنان پرسید آیا مدیریت علم است یا و برای پاسخ به این سوال هم چنان به معیارهای کلاسیک فلسفه علم متوسل شد؟ و بیان کرد که چون رفتارهای انسان است پس مدیریت علم نیست و منزلت جدی ترین علم سامان بخش "جوامع بشری" را کاست و فراموش ساخت که موضوع علوم انسانی، انسان متعارف (خود کوچه و بازار) نامتعیین و خام است نه

انسانهای استثنایی ، انسانهایی که بر اساس آمار حجم اصلی و توده بزرگ انسانها را در جامعه و تاریخ تشکیل می دهند انسانهای که عواطف و احساسات و درك کمابیش مشابه دارند و از زندگی نیز انتظارات مشابهی دارند (راستی رفتار چه تعدادی از افراد بشر تابع مراتب اولیه ، طبقه بندی نیازها-مزلو نیست) و رفتارهای آنها جدای از " رنگ سلیقه‌ها " در دامنه احتمالی قابل برآورد فاصله ای است .

مدیریت علمی با قوانین احتمالی

آنچه آوردیم ، در پی فراهم آوردن این معنا بود که تحولات مفاهیم ، نظریه ها و روشهای مدیریت به عنوان معرفتی بشری و برآیندی که متغیر " رابطه تعاملی انسان و سازمان " را قانونمند می کند، به

تحول دو حوزه زیر وابستگی تابعی دارد :
الف - تحول در مفاهیم و قلمرو علمی که خاستگاه مدیریت هستند . مدیریت به عنوان علمی با قوانین احتمالی حاصل برآیند علمی چون جامعه شناسی ، روان شناسی ، علوم سیاسی ، اقتصاد ، آمار ، ریاضی و ... است که در نقطه ای به نام " تعامل انسان و سازمان " برای تحقق اهداف چند سازمان به هم برآمده اند و پیداست تحول در هر يك از این علوم که در حکم خیزشگاه مدیریت هستند به تاثیر و تحول سه گانه (اتمیک ، هندسی ، معانی) در این " نقطه تعاملی " می انجامد . از این رو بر پژوهشگران پوشیده نیست که چگونه وقتی در جامعه شناسی یا روان شناسی ... نظریه ای جدید مطرح می گردد بر جهت گیری و چگونگی " تحلیلهای مدیریتی " سایه می افکند و آنها را متاثر می سازد که تجسمهای



گوناگون اطلاعاتند، به عبارتی دیگر در مدیریت همواره تطور و تکامل شدید در جنبه های زیر رخ می دهد:

۱ - وجه ابزاری (ابزارها و ماشین آلات و تجهیزات)، که حاصل پژوهشهای کاربردی برای ساخت ابزارهای نو و یا تغییرهای اصلاحی در ابزارکهن است مثلاً با ظهور کامپیوتر، علم مدیریت دچار يك تحول خاص در امکانات اطلاعاتی و پردازشی شد.

۲ - وجه انسانی (مهارتها، دانش فنی و خلاقیتها، استعدادهای انسانی)، با تغییر در ساختار جوامع مفهوم انسان و زمینه های ظهور امکانات بالقوه آنها دما دم در حال دگرگونی است و همین موضوع مکانیزمهای مدیریتی را در مدیریت ابعاد انسانی سازمان دچار دگرگونی ساخته است.

۳ - وجه اطلاعاتی (مجموعه داده ها و دانشها و تئوریهها و روشها و رویه ها و طرحها و نقشه ها) باتکامل روز افزون علوم، امکان افزایش اطلاعات بیشتر و نحوه پردازش آنها و روشهای به دست آوردن اطلاعات در حال دگرگونی است و همین موضوع فرآیند تصمیم گیری در مدیریت را متاثر می سازد.

۴ - وجه سازمانی (سازمانها، فنون طراحی ساختارها، ارتباطهای لازم)، با دگرگونی در ابعاد گوناگون جوامع و خلق فنون طراحی نوین و زمینه های جدید برای سازماندهی ابعاد وظیفه سازماندهی هر روز دگرگون می شود، مانند افزایش شدت تحول و ضرورت سازماندهی به شیوه ادھوکراسی.

ب - تحول در تفسیر و ادراك " ارزشها " در راستای دگرگونی و پویایی شرایط " زمانی و مکانی یکی از مسائل مهم در حوزه های علوم انسانی، چگونگی دخالت " ارزشها " در فرآیندهای گوناگون مدیریت است، از جمله فرآیند مهم " تصمیم گیری " که آن را " چستر برنارد " اصلی ترین وظیفه مدیریت می داند، در هر حال بر وجوه چهارگانه فوق " ارزشها " در دو شکل تاثیر می گذارند:

۱ - دخالت پیدایش و ایجاد:

ارزشها به عنوان معیارهای تعیین کننده نوع و جهت عمل، برخی از امور رانهای و برخی را " روا " می دارند و به این شکل در ایجاد و پیدایش ابعاد گوناگون چهار وجه فوق دخالت می کنند.

۲ - دخالت کاربردی (به کارگیری):

بسیاری از امور و پدیدهها براساس دستگاههای ارزشی نه نفی و نه جایز دانسته می شوند و قضاوت و ارزیابی پیرامون آنها به چگونگی کاربریشان وابسته است و نظام ارزشی در چنین مواردی چگونگی و قلمروهای بهره برداری را تعیین می کنند.

نتیجه گیری

انسان مورد توجه در مدیریت " انسان استثنایی " نیست که " رفتار " وی قابل قانونمندی علمی نباشد، بلکه انسان مورد بحث در مدیریت " انسان متعارفی " است که می توان با درصدی r از احتمال رفتار او را پیش بینی کرد و برای او " قانون احتمالی " را مطرح ساخت^{۱۵} و آزمونهای گوناگون در جامعه های آماری مختلف لحاظ شرایط بسومی تعیین کننده این " درصد احتمال " است. بدین ترتیب با مفهوم جدید علم و جهت مدیریت به سوی رویکردی (Approach) شدن و دور شدن از مرحله توصیفی و فلسفی که مکاتب و صاحب نظران اولیه آن داشتند، مطرح کردن این پرسش کهنه که " آیا مدیریت علم است یا ... " از اهمیت خاصی برخوردار نیست و ما باید با تحقیقات پیمایشی درصد احتمالی هر يك از قوانین " فرهنگ خودی " باز شناسیم و بدین سان مقدمات " مدیریت خودی " را فراهم آوریم و طبیعی است به کارگیری عملی هر يك از نظریه های هر " دستگاه علمی " با شدت و ضعفهای مختلف تا حدود زیادی وابسته به " ظرافت هنری و عملکرد و فن - آوری " به کار برنده می باشد، مثلاً " ظرافت عملکرد يك جراح با دستگاه علمی پزشکی چه رابطه ای دارد؟ پاسخ هرچه باشد با قاطعیت کمتری، برهانی برای علم بودن مدیریت است.

۱ - در تحقیقی پیمایشی که نگارنده از برخی دانشجویان مدیریت به عمل آورد نتایج تحقیق بیانگر این بود که بین " علم دالمقه شدن مدیریت " و " گرایش دانشجویان به پژوهش در حوزه های مدیریت " همبستگی مثبت وجود دارد و یکی از دلایل نگارش این مقاله وجود همین همبستگی مثبت و تاثیر آن بر پیشرفت نوا موزان این حوزه است .

۲ - فلسفه علم عبارت است از صورت بندی و تلفیق جهان بینی هایی که نظریه های علمی مهم سازگار و از برخی جهات بر آنها مبتنی هستند . این دانش دربرگیرنده چهارچوبهایی است که به مدد آن مفاهیم و نظریه های علمی تحلیل و تشریح می گردند و در واقع فلسفه علم نوعی معیارشناسی جنبشی را ارائه می کند و فیلسوف علم پاسخ پرسشهایی از این قبیل را جستجو می کند :

الف - چه مشخصه هایی ، تحقیق علمی را از سایر انواع پژوهش متمایز می سازد؟

ب - دانشمندان در مطالعه و بررسی طبیعت چه روشهایی را باید اتخاذ کنند؟

ج - برای آنکه يك تبیین علمی صحیح باشد چه شرایطی باید احراز گردد؟

د - قوانین و اصول علمی از نظر شناسایی یا معرفت بخشی چه مقام و موقعی دارند؟

پرسیدن این سوا لها گاهی فراتر از راه و روش خود علم است . میان فعالیت علمی و تفکر درباره اینکه فعالیت علمی چگونه باید انجام شود تمایزی وجود دارد که لازم است مورد نظر قرار گیرد . تحلیل روش علمی يك رشته ثانوی است که موضوع آن روشها و ساختهای علوم مختلف است یعنی :

رتبه	رشته	موضوع
۲	فلسفه علم	تحلیل روشها - منطق بینی علمی
۱	علم	تبیین واقعیات
۰	—	واقعیات

برگرفته از کتاب : درآمدی تاریخی به فلسفه علم جان لاری ، مترجم علمی پایا ، مرکز نشر دانشگاهی

۳ - گزاره عبارت است از جمله ای که احتمال صدق و کذب آن می رود و ارزش آن یا (۰) و (۱) است ، البته در منطق ریاضی ، مبحث جداگانه ای با عنوان منطق چند ارزشی وجود دارد که در خور بحث جداگانه ای است .

۴ - انیشتین، پوانفیلید ، " سیر تکاملی فیزیک " احمد آرام ، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۷، ص ۲۶۹

۵ - بتهای چهارگونه عبارتند از :

الف - بت قبيله = افراط در ارزش نمونه ها و مصادیق مویسد آرای خویش

ب - بت غار = گرایش بیش از اندازه به سمت تجربه
ج - بت بازار = انحرافات ناشی از استفاده واژه ها در محاورات عامیانه

د - بت نمایشی = پذیرفته شدن اصول و عقاید جزمی و روش فلسفه های گوناگون

برگرفته شده از منبع پی نوشت (۲)

۶ - پوزیتویستها قضايا را به قضاياي با معنا و بی معنا تقسیم می کنند و قضاياي با معنا را به نوبه خود به دو گروه تحلیلی و ترکیبی طبقه بندی می کنند قضاياي منطقی و ریاضی از نوع قضاياي تحلیلی هستند و قضاياي علوم فیزیکی از نوع قضاياي ترکیبی . درستی قضاياي ترکیبی را تنها از طریق تجربیه می توان دریافت جملات متافیزیکی به عنوان جملاتی که نه تحلیلی هستند و نه ترکیبی، کاملاً بی معنا هستند آنها صرفاً " شبه جمله اند .

7-Ernst Mach, "The Science of Mechanics , Trans" (Open Cour & 1960) P.577

۸ - مهدی فرشاد " عرفان ایرانی و جهان بینی سیستمی " بنیاد نیشابور ۱۳۶۸، ص ۵۶

۹ - ایان باربور " علم و دین " بهاء الدین خرمشاهی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲، ص ۳۳۹

۱۰ - پاول هرسی - کنت ایچ بلانچارد " مدیریت رفتار سازمانی " مترجم قاسم کبیری، انتشارات جهاد دانشگاهی ۱۳۶۹، ص ۳۰

۱۱ - عبدالحسین مصحفی " منطق و استدلال ریاضی " انتشارات فاطمی، ۱۳۶۸، ص ۳۴

۱۲ - مقادیر عددی ممکن برای هر دو نوع احتمال میان صفر و يك است

$$0 \leq P(O, R) \leq 1$$

۱۳ - رودلف کارناب " مقدمه ای بر فلسفه علم " یوسف عقیقی، انتشارات نیلوفر، ۱۳۶۳، ص ۲۱

۱۴ - مراجعه کنید به، توشیهیکو ایزیتسو، " نظریه خلق جدید " انتشارات علمی و فرهنگی

نکته قابل توجه این است که مفهوم قرآنی " روز " مفهومی خاص است و نباید با معنای متداول با آن برخورد کرد .

۱۵ - هایزبرگ در سال ۱۹۴۳ تئوری دیگری به نام ماتریس - اس (Scattering=S-Matrix) ارائه کرد که بعدها به صورت يك ساختار ریاضی مفصل بسط و گسترش یافت . مفهوم نوین این تئوری ، انتقال تاکید از اشیا به رویدادهاست یعنی ارتباط اساسی آن با ذرات نیست بلکه با واکنشهای آنهاست .

برگرفته از کتاب ، " تاوی فیزیک " نوشته فریتیوف کاپرا، ترجمه حبیب ۰۰۰۱ دادفرما انتشارات کیهان ، ۱۳۶۶، ص ۲۶۸

این تئوری ، مدافع مناسبی برای نظریه رفتاری در مدیریت است که تنها به واکنشهای فرد در برابر رویدادها و متغیرها در سازمان تاکید دارد و به ذات آدمی که موضوع فلسفه است توجهی ندارد اگر چه این دو بی رابطه نیستند .